

جایگاه نثر فیض محمد کاتب در نثر فارسی دری افغانستان



بنیاد اندیشه
۱۳۹۱



أم قروه موسوی

چکیده

این پژوهش به بررسی جایگاه نثر فیض محمد کاتب (۱۲۷۹-۱۳۴۹ هـ. ق) در نثر فارسی دری افغانستان بر مبنای سراج التواریخ می‌پردازد و اهمیت این جایگاه را در میان دیگر تثر نویسندگان هم‌روزگار کاتب و تأثیر نثر کاتب بر آن‌ها و ادبیات افغانستان باز می‌نمایاند.

تاکنون پژوهش علمی خاصی درباره نثر فارسی افغانستان در سده سیزدهم و چهاردهم انجام نشده است و بررسی نثر کاتب به این دلیل اهمیت دارد که وی ضرورت تحول نثر فارسی و زبان نگارش را به درستی درک کرده بود و با نقد و بررسی نثر روزگار خویش و نویسندگان و منشیان درباری، با پدید آوردن آثاری اثرگذار، در راه این تحول گام برداشت. با بررسی ویژگی‌های سبکی نثر کاتب می‌توان گفت وی با انتخاب نثری ساده، شیوا، رسا و متناسب با مقتضیات جامعه آن روز افغانستان به یکی از بنیان‌گذاران سبک ساده‌نویسی در نثر فارسی افغانستان در دوره معاصر بدل شده است.

کلیدواژه‌ها

فیض محمد کاتب، نثر فارسی دری معاصر افغانستان، تاریخ افغانستان، نثر فارسی دری قرن سیزدهم، سراج التواریخ.

مقدمه

فیض محمد کاتب ملقب به «بیهقی ثانی» و «پدر تاریخ‌نویسی معاصر افغانستان» با درک اقتضاهای جامعه آن روز افغانستان که تازه در راه نوگرایی قدم گذاشته بود، با درانداختن طرحی نو در نثر فارسی، آن را دگرگون کرد. نثر کاتب به ویژه در «سراج التواریخ» با وجود سادگی و روانی به انواع هنرهای ادبی مانند تشبیهات، جناس و استعاره آراسته است. افزون بر آن، وی با بهره‌گیری از ظرفیت ترکیب‌سازی، ترکیب‌هایی بسیار زیبا برای برجسته‌سازی کلام خود آفریده است. در این میان، مهم‌ترین ویژگی نثر کاتب آن است که زبان و نثر او یک‌سره در خدمت بیان معنی یعنی همان گزارش وقایع تاریخی است. از این رو، با اطمینان و یقین می‌توان گفت که در هیچ موضعی در سراسر این کتاب عظیم، معنی فدای لفظ نشده است (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۴۹).

فیض محمد کاتب، پیشرو در نثر ساده فارسی دری معاصر افغانستان با نگاهی کوتاه به سیر نثر فارسی و نثر تاریخی و تاریخ‌نگاری می‌توان جایگاه فیض محمد کاتب را در نثر فارسی دری معاصر افغانستان

۱. در این مقاله، برای استناد به سراج التواریخ، از این منبع‌ها استفاده شده است: جلد اول و دوم چاپ مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ ۱۳۷۲؛ جلد سوم در دو مجلد چاپ انتشارات عرفان ۱۳۹۱؛ تمه جلد سوم و جلد چهارم از انتشارات امیری، ۱۳۹۰. نشانی ارجاع داده شده به این منابع چنین است: (۲، ۲، ۴۷۵) عدد اول سمت راست شماره جلد (۲)، عدد وسط شماره بخش (۲) و شماره سوم شماره صفحه (۴۷۵) است. در جلد اول و دوم که به صورت (۱، ۵۰) یا (۲، ۴۰) نشان داده شده: شماره اول از سمت راست شماره جلد و شماره دوم شماره صفحه است. به عنوان نمونه: «و مقارن این حال، روز چهارشنبه، دهم ذی‌الحجه، مراسم عیدسعید اضحی، از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و شیلان و صرف حلویات و عطای خلعت و عیدی، به عادت مستمره و مرسومه، به پای رفت.» (۴، ۱، ۴۲۲) یعنی جلد چهار، بخش نخست، صفحه ۴۲۲. در برخی از موارد شاهد مثال بسیار وجود داشت که چند سطر را دربر می‌گرفت. پس فقط به چند نمونه برای آشنایی خواننده با نثر کاتب بسنده شد و به نشانی بقیه شاهد مثال‌ها در متن اشاره شده است.

شناخت. در سده چهارم و پنجم، سبک نثر از ساده تا مرسل عالی است که ویژگی‌های سبکی این دوره عبارتند از سادگی و بی‌پیرایگی، تهی بودن از مترادفات و صنایع لفظی در ترکیبات عربی، ایجاز، اکتفا به حداقل لفظ در برابر معنی و خالی از هر گونه حشو زاید، کوتاه، مستقل و به هم پیوسته بودن جمله‌ها از نظر معنی، تکرار افعال به ویژه افعال ربطی و کاربرد آیات، احادیث، اشعار، امثال و استعاره‌ها برای آراستن کلام به ویژه در پایان جملات و خارج از ارکان جمله با هدف تأیید، تکمیل و استتهاد که در زنجیره نحوی جمله جای ندارند.

از تاریخ‌نویسندگان این دوره می‌توان به این موردها اشاره کرد: ترجمه و انشای ابوعلی بعلمی از تاریخ محمد بن جریر طبری در دوره سامانیان، زین‌الاحبار یا تاریخ گردیزی از عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ سیستان از مؤلف یا مؤلفان ناشناخته و تاریخ مسعودی از ابوالفضل بیهقی که نمونه‌های اعلا نثر مرسل عالی است.

از قرن پنجم به بعد، نوعی تفنن در تثر نویسی از دیران و منشیان دربار آغاز شد که نامه‌ها و منشورها را با نوعی آرایش لفظی می‌نوشتند و سبب شد نوعی صنعت‌گری ادبی وارد نثر فارسی دری شود که به باور خطیبی در نثر فن، از نظر تاریخی، این نوع آراستگی لفظی از عربی تقلید شده است. به طور کلی، در «قرن ششم و هفتم که دوره کمال سبک فنی است» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۳۵)، غلبه زبان تازی بر پارسی قوت گرفت و صنایع شعری مانند استعاره، مجاز، کنایه و تشبیه وارد نثر شد. کاربرد صنایع صوری و سجع افزایش یافت و تلمیح، استدلال، آیات و احادیث در همه آثار این قرن دیده می‌شود. آوردن شواهد شعری از فارسی و عربی نیز بسیار گشت. ادیبان برای اظهار فضل و اثبات عربی‌دانی خود از واژگان تازی بی‌شماری استفاده می‌کردند و کارشان به لفاظی، صورت‌سازی و ذکر الفاظ عربی پر تکلف و معنای اندک کشیده شد. در این میان، تاریخ، بیش از دیگر موضوعات، میدان را برای انواع لفاظی و صنعت‌پردازی برای منشیان و کاتبان دربار باز کرد؛ زیرا تعدد و تنوع اشخاص، رخدادها و مکان‌ها در تاریخ، زمینه‌ای مناسب است برای نویسندگان و منشیان دربار برای نشان دادن فضل و اثبات هنرنمایی‌هایشان. با دچار شدن نثر تاریخ به انواع صناعات ادبی و تکلف‌ها و دشواری‌های منشیان، مقصود اصلی تاریخ و تاریخ‌نگاری در پیش‌ت پرده لفاظی و صنایع پنهان ماند و تاریخ‌نگار، گاه فراموش می‌کرد که تاریخ می‌نویسد و هدف از نوشتن تاریخ، عبرت‌آفرینی و خبررسانی است. تاریخ و آگاهی‌های تاریخی نیز از دسترس عموم مردم و حتی طبقات باسواد متوسط دور ماند و مخاطبان این کتاب‌ها، شمار اندکی از اهل ادب و انشا و خود منشیان و فضلا و ادیبان درباری ماندند. «در این رقابت... خود پادشاهان و امیران نیز مشارکت داشتند و انتظار آنان از منشیان که تاریخ روزگار آنان را به نگارش درمی‌آوردند، فقط نوشتن تاریخ نبود، بلکه پیشی گرفتن بر کار منشیان نامدار از جمله منشیان دربارهای رقیب معاصر بود که نمونه‌های آن بسیار زیاد است و از تاریخ بیهی و ترجمه فارسی آن که متعلق به دوره غزنویان است، شروع می‌شود و تا تاریخ احمدشاهی، نگارش محمود حسینی جامی که از شاگردان میروزا مهدی خان استرآبادی، مؤلف دُرّه نادره و جهان‌گشای

پربکارترین نویسنده معاصر افغانستان محسوب می‌شود. هم‌چنین به علوم زمان خود، آراسته و بین اهل سواد و دانش، شناخته شده بود. تألیف کتاب‌های درسی با توجه به مجموعه دانش‌ها و توانایی‌هایش بر عهده او گذاشته شده بود که «امان‌النشا» و «تاریخ حکمای متقدمین» از آن جمله است.

توانایی‌های کاتب در میدان نگارش، بیش از انتصابش به نگارش سراج‌التواریخ هم مشهود بود، به گونه‌ای که سپردن مسئولیت نشر و توزیع سراج‌الخبار به او (همان‌گونه که در جلد چهارم اشاره کرده است)، بیانگر همین امر است. به استصواب شوریای خاص و امضای امیر حبیب‌الله، کاتب به همراه مولوی عبدالرئوف خان کاکری، مأمور تحریر و نشر و توزیع سراج‌الخبار شدند. کاتب از همکاری با مولوی کاکری سر باز زد و به تهیایی، خواستار نشر و توزیع سراج‌الخبار شد به یقین، اگر این درخواست پذیرفته می‌شد، با نثر روزنامه‌ای متفاوتی روبه‌رو می‌شدیم (کاتب، ۳، ۴، ۱۳۹۰: ۷۱).

کاتب نثر برخی منشیشان دربار در دوره امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب‌الله را نقد می‌کند و نامه‌های مرغوبی را که می‌ستاید، در دوره امیر امان‌الله خان است. این دوره برابر است با دوره‌ای که درس انشای مدارس بر عهده کاتب گذاشته شده بود که ممکن است تأثیر خود کاتب بر تحول نثر فارسی معاصر افغانستان باشد. از این رو، نمونه نثرهایی را که خود کاتب قبل از دوره معلمی انشای مدرسه حبیبیه و بعد در سراج‌التواریخ آورده است، باید مقایسه کرد تا زمینه بررسی تحول نثر فارسی معاصر افغانستان هم‌پای نقش کاتب در فارسی معاصر افغانستان فراهم آید.

عوامل اثرگذار بر نثر فیض‌محمد کاتب

اکنون اشاره‌ای گذرا به ویژگی‌های مدنیت جدید در دوره امیر حبیب‌الله خان ضرورت دارد تا واکنش‌های کاتب در آن دوره آشکار شود؛ زیرا بدون توجه به آن‌ها، تجدد او در نثر فارسی معلّق می‌ماند. به تعبیر دیگر، تحولات اجتماعی، خود، یکی از عوامل تغییر در نثر کاتب به شمار می‌رود. وی درست در دوره‌ای وارد نثر افغانستان شد که کشور، کم‌وبیش با دنیای خارج ارتباط یافته و مقتضیات جدیدی در نظام اجتماعی کشور پدید آمده بود. وارد کردن موتور و رواج استفاده از آن، (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۴۰۳)، تلفن (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۴۰۳)، ساخت جاده‌های جدید، نصب علایم فاصله در جاده‌ها، ساخت سدّ برقی-آبی جبل‌السراج و نصب پایه‌های انتقال آن به کابل، (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۴۳۰)، تأسیس کارخانه‌های پشمینه‌بافی و کفش‌دوزی (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۵۶۹) و نصب پایه‌های برق (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۴۵۰) نمونه‌هایی از این تغییرات است.

از خلال دیدگاه‌های انتقادی و ستایشی کاتب بر می‌آید که او خواهان تغییر در شیوه حکومت و وضعیت علم، ادب و فرهنگ بوده و با حضور

از خلال دیدگاه‌های انتقادی و ستایشی کاتب بر می‌آید که او خواهان تغییر در شیوه حکومت و وضعیت علم، ادب و فرهنگ بوده و با حضور در جنبش مشروطیت و انتقاد از شیوه حکومت و تلاش برای تحول نثرنویسی، در هر دو زمینه گام برداشته است.

نادری بود و حتی پس از آن‌ها نیز ادامه می‌یابد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

فیض‌محمد کاتب با بیش‌تر آن تاریخ‌ها آشنا بود و تعدادی از آن‌ها را نیز در تحریر و تسوید جلد اول و دوم استفاده کرده بود. وی با این‌که توانایی نگارش به زبان مصنوع و متکلف را داشت، به این آگاهی رسیده بود که اطلاعات و آگاهی‌هایی را که او می‌خواهد در این تاریخ به آن بپردازد، در پس پرده آرایش‌های لفظی، پنهان و از دسترس عموم، دور خواهد ماند. بنابراین، زبانی برگزید که در عین شیوایی و رسایی، ساده و روان است و تاریخی نوشت که حقایق و رخدادهای تاریخی در پس پرده لفاظی پنهان نمانده و برای عموم مردم قابل فهم است، چنان‌که در خطبه پایان جلد اول به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

به هر حال، از صاحبان دانش و مطالعه‌کنندگان با عقل و بینش ملتمس آن است که خلل کلمات و زلل عبارت این کتاب، چشم عیب‌گیری پوشیده، محزر حقیر را معذور و مغفور دارند؛ زیرا که بدون املاي عالمانه و انشای منشیانه، خالی از قواع ترصیع و تسجیح و عاری از لغات و قوانین معانی و بیان بدیع و غیره نگارش یافته که عوام بفهمند و خواص خورده نگیرند، فقط (کاتب، ۱، ۱۳۷۲: ۲۷۵).

کاتب توانست نثر فارسی را از گرفتاری‌های لفظی، مرادف‌ها، توصیفات ادبی، مجاز و کنایه و اغراض شعری که در نثر متکلف وجود داشت و خواننده را به ملال می‌انداخت، بیرون آورد و سبک نثر را، نیز به سادگی و روانی قرن پنجم برگرداند؛ البته نه به شیوه لغات و عبارات. به همین دلیل، او را پیشرو در «سبک ساده‌نویسی نثر فارسی معاصر دری افغانستان» و یکی از «بنیان‌گذاران ساده‌نویسی» در افغانستان دانست.

تأثیر کاتب بر ادبیات فارسی در افغانستان

«مجلدات سراج‌التواریخ در همان زمان که سراج‌الخبار انتشار می‌یافت و حتی وعده انتشار مجلدات آن در سراج‌الخبار در قسمت آگهی در نشریه درج می‌شد (شماره‌های ۲۶ تا ۲۴)، بین اهل سواد و دانش ناشناخته نبوده است و نمی‌توان گفت تأثیری را که باید در تغییر نثر فارسی می‌داشته، نداشته است.

در تاریخ ادبیات معاصر فارسی (دری افغانستان)، در این یک قرن، تنها کسی که هزاران صفحه کتاب و مقاله و ترجمه از ذهن و زبان و قلم او به یادگار مانده است، فقط ملا فیض‌محمد کاتب است و نمی‌شود پذیرفت که این هزاران صفحه با آن دیدگاهی که درباره تحول نثر فارسی داشته است، بدون تأثیر مانده باشد. اگر هیچ‌کدام از این‌ها هم نباشد، مگر نه آن است که او با آن نظریه نوسازی و متناسب کردن زبان نثر با شرایط و مقتضیات زمان، هزاران صفحه کتاب و مقاله و تألیف و تصنیف و ترجمه به میراث ادبی نثر فارسی افزوده است و جایگاه خود را در این عرصه تثبیت کرده است» (کاتب، ۱۳۹۰: ۸-۲۴۷).

به نظر می‌رسد اثرگذار نثر کاتب در بین هم‌عصرانش، بیش‌تر و ماندگارتر بوده است؛ زیرا با توجه به تعداد آثارش و مجموعه توانایی‌هایش،

در نشریه علمی پژوهشی سراج التواریخ
دوره شانزدهم، زمستان ۱۳۹۵، شماره پنجم، زمستان ۱۳۹۵

دوره شانزدهم، زمستان ۱۳۹۵، شماره پنجم، زمستان ۱۳۹۵

در جنبش مشروطیت و انتقاد از شیوه حکومت و تلاش برای تحول
نثرنویسی، در هر دو زمینه گام برداشته است.

کاتب در برابر نثر فارسی آن روز نیز دیدگاهی انتقادی در پیش گرفته بود که با توجه به وضعیت آن زمان، کاری دشوار بود. وی به این نتیجه رسیده بود که نثر آن دوره، نثری است کهنه که با تحولات اجتماعی و مدینت جدید در افغانستان متناسب نیست و «زمان تقاضای تازه‌ای داشت» که با نقد بعضی نوشته‌های منشیان و دبیران در سراج التواریخ به این موضوع پرداخته است.

کاتب، منشیان دربار را از علم و ادب بی‌بهره می‌داند (کاتب، ۲، ۴، ۱۳۹۰: ۱۱۲) و نوشته ضیاء معصوم را به عینه نقل می‌کند و از خوانندگان می‌خواهد به او اعتراض نکنند؛ زیرا «تاکنون منشیان و محزنان دربار و دفاتر بدون از حساب سیاق از استکتاب ادبیات، محروم، بلکه ظلوم و جهول بوده‌اند». هم‌چنین امید دارد که با توجه امیر امان‌الله خان که جد وافی و جهد کافی در ترقی معاشات و تعالی مکاتب و مدارس مبذول دارد، عبارات سقیم و صحیح را بدانند و پا از جاده ادب بیرون نهند (کاتب، ۲، ۴، ۱۳۹۰: ۳۳۴).

در نمونه‌ای دیگر، کاتب علاوه بر نقد محتوایی «منشور میرزا غلام‌محمد خان به قیصور»، آن را نقد دستوری نیز می‌کند: (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۵۹)، عریضه مردم تیراه را نیز به عینه می‌آورد و آن‌ها را از قاعده کتابت و املا و انشاء که لازم دربار شاهی باشد، بی‌بهره می‌داند (کاتب، ۳، ۱، ۱۳۹۰: ۸۳۹).

کاتب نوشته‌های خوب را نیز می‌ستاید. برای نمونه، «نقل ارقام هفت‌گانه اتمه و خطبای بدخشان» را که به مسوده مولوی عبدالرئوف بود، به عینه نقل می‌کند تا امکان مقایسه بین این متن با دوره قبل را برای خواننده به وجود آورد که فرزندان افغانستان در دوره امیر امان‌الله خان (که انشا و نگارش مدرسه حبیبیه به عهده فیض‌محمد کاتب گذاشته شده بود) تا چه اندازه پیشرفت کرده‌اند و باید خداوند را متشکر باشند که تا کدام پایه ترقی یافته‌اند و چگونه خوب و مرغوب می‌نویسند (کاتب، ۲، ۴، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۳).

هم‌چنین نقل سردار عبدالله خان توخی را می‌آورد و تأکید می‌کند: از عبارات و کلمات مرقومه این رقم ملاطفت مرتسم، قارئین این تاریخ، تفاوت آن زمان و این زمان (زمان امیر حبیب‌الله با امیر امان‌الله غازی) را اینک شناسخته، می‌دانند که مکاتب و احکام و ارقام رسنمیه و عمومیه و دولتی و رعیتی و ملتسی، از توجهات جهان درجات، اعلی حضرت، شهریار غازی تا کدام پایه به سلم ترقی نهاده، با ادبیات و رسوم ائینه فارسی نگار داده می‌آیند (کاتب، ۴، ۱، ۲۷۵).

کاتب، عهد و بیعت‌نامه مردم هرات را که میرزا محمدطاهر خان قزلباش، سردفتر هرات نوشته است، می‌ستاید و او را در فن انشا و ادبیات، وحید عصر و در فن سیاق، فرید عهد می‌داند که گوی سبقت از همگان برده بود (کاتب، ۲، ۴، ۱۳۹۰: ۱۵۷). کاتب پس از نقل «دستورالعمل ملاقات شهزاده با انگلیسیان»، درباره عبدالقدوس خان ایشک آقاسی می‌نویسد:

عبارات و کلمات خطابه مذکوره که ثبت شده آمد و دستورالعمل

ملاقات که رقم رشد از اثر خامه دانش‌شمامه سردار عبدالقدوس خان ایشک آقاسی که یکی از رجال بزرگ‌منش افغانستان و از نژاد ابی‌الملوک، سردار پاینده خان محمدزایی بارکزی است، می‌باشد که عیناً درج تاریخ شده و جناب ایشان در امور مذهبی، متعصب و متورع و دارای عقیده راسخه و مستقل‌الرأی و صاحب عزم و فکر ثاقب و خیال صائب و در بین امثال و اقران، ممتازند. بنا بر آن، عبارات تحریریه‌اش عیناً ثبت و ضبط گشت تا گواه فهم و فراست و حصافت و کیاستش باشد (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۶۸۰).

مختصات سبکی نثر کاتب

ساختمان جمله

اولین ویژگی و مختصه زبانی سراج التواریخ ساخت طولی جملات آن است که باعث دشواری فهم سراج التواریخ به ویژه در جلد‌های سوم و چهارم برای خواننده می‌شود و دکتر مولایی نیز در مقدمه تتمه جلد سوم به آن اشاره کرده است، نحو زبان کاتب است «که از سوی کم‌وبیش تأثیر سبک و شیوه انشای دبیران و اهل ترسل را می‌نماید و از سوی دیگر، ضرورت‌های ایراد معنی و توضیحات کاتب را به قصد اطلاعات سابق و لاحق نشان می‌دهد» که تا خواننده در این ساختار به درستی دقت نکند در خواندن و فهم سراج التواریخ دچار مشکل می‌شود.

ساختمان طبیعی جمله فارسی از نظر اجزای جمله «فاعل + مفعول + فعل» است که ممکن است هر یک از این اجزاء متمم‌هایی داشته باشد و «غرض اصلی گوینده ایراد و انتقال معنی به وسیله جمله است و متمم‌های هر کدام در انتقال آن معنی مورد نظر نقش‌هایی دارند. از طرف دیگر ممکن است میان اجزای جمله اصلی که در حقیقت مراد گوینده همان است فاصله بیفتد. هر قدر این فاصله بیشتر باشد، یعنی عناصر و اجزای جمله دیگر حتی جملات و شبه‌جمله‌هایی میان این ارکان و اجزاء فاصله بیندازد، فهم مطالب را با دشواری مواجه می‌سازد. در نثر کاتب (مخصوصاً در جلد چهارم) جملاتی از نوع اخیر که میان ارکان اصلی آن فاصله بسیار افتاده است فراوان دیده می‌شود، تا آن‌جا که می‌توان کاربرد این گونه جملات را از ویژگی زبان نثر او به شمار آورد» (کاتب، ۱۳۹۰: ۲۵۱).

یکی از دلایل اصلی وجود جمله‌های بسیار طولانی در نثر کاتب این است که او برای فهم و روشنی مطلب برای خواننده پیشینه وقایع و گاه واقعه را تا زمان‌های بعد دنبال می‌کند و تمامی این اطلاعات را داخل جمله اصلی می‌گنجاند، که هر چه این اطلاعات گذشته بیشتر باشد جمله نیز طولانی‌تر می‌شود، اگر چه از یک نظر باعث روشنی مطلب می‌شود اما از نظر نحوی، دریافت معنای جمله را برای خواننده دشوار می‌سازد. رشته معنی با اطلاعاتی که در بین جمله اصلی گنجانیده شده است، از پیش خواننده گم می‌شود. در پاره‌ای موارد نیز فیض‌محمد کاتب برای آشنایی بیشتر خواننده با شخص منصب، قوم، اخلاق و جنسیت را نیز در بین ارکان جمله اصلی می‌گنجاند که باعث طولانی شدن جمله می‌گردد.

البته این ویژگی سبکی در جلد اول و دوم بسامد چندانی ندارد و

یکی از دلایل اصلی وجود جمله‌های بسیار طولانی در نثر کاتب این است که او برای فهم و روشنی مطلب برای خواننده پیشینه وقایع و گاه واقعه را تا زمان‌های بعد دنبال می‌کند و تمامی این اطلاعات را داخل جمله اصلی می‌گنجاند، که هر چه این اطلاعات گذشته بیشتر باشد جمله نیز طولانی‌تر می‌شود، اگر چه از یک نظر باعث روشنی مطلب می‌شود اما از نظر نحوی، دریافت معنای جمله را برای خواننده دشوار می‌سازد.

سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، طریق تعصب نسبت به گروه ناقلین هزاره که املاک و اراضی و عقار ایشان را مهاجرین و ناقلین افغان چنانچه جابه‌جا رقم گشت، تصرف کرده و اکثر ایشان فرار شالکوت و خراسان شده، اقل ایشان که از عدم بضاعت و زاد راه و راحت توان طی مسافت جانب ممالک خارجه نداشتند، با محمدبنی خان مالستانی چنانچه گذشت، در بلخ و توابع آن رفته، به امر حضرت والا جاه و ماوی گرفته و پس از فوت محمدبنی خان، محمدجعفر خان برادرش به فرمان والا مأمور سرپرستی هزارگان شده بود برگرفته... (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۴۲۵).

فاصله بین فاعل با مفعول

و در اثنای این مقال گلداد نام معدن کار که از حضور انور مأمور بدخشان شده چنانچه گذشت او را امر و تأکید رفته بود که سنگ‌های بزرگ از معدن قدیم و جدید لاجورد آن‌جا در خور ساختن ظروف و... به عمل آرد دوازده قطعه لاجورد به وزن چهارسیر و دونیم سیر یک‌سیر و نیم‌سیر و یک چهارک کابل از معدن برآورده معروض داشت (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۴۰۳).

ترکیبات در سراج‌التواریخ

از دیگر ویژگی‌های سبک فیض محمد کاتب ترکیب‌سازی وی است که ترکیبات بسیار زیبا برای برجسته‌سازی کلام خود مخصوصاً ترکیبات وصفی برای موصوف به کار برده است. از ترکیبات به کار برده شده در سراج‌التواریخ می‌توان ترکیبات پیشوندی و پسوندی، توصیفی و اسمی را نام برد.

ترکیبات پسوندی

اسم + پسوند آسا، (پسوند مشابهت): تاریخ آسا (۴، ۱، ۷۱۹)، دیوانه آسا (۳، ۱، ۱۰۲۲)، پریان آسا (۴، ۲، ۶۴۷)، مسافر آسا (۲، ۱، ۸۰)، چوتره آسا (۳، ۲، ۵۹۵) بنیاد.

اسم + گاه: پارلمنت‌گاه (۳، ۲، ۶۰۰)، آماج‌گاه (۳، ۱، ۸۵۴)، (۱، ۲۰۶، ۱۳۱)، (۳، ۱، ۶۵۳)، مشق‌گاه (۳، ۳، ۰۹)، کمرگاه (۳، ۳، ۲۸)، ایستادن‌گاه (۳، ۲، ۳۲۵)، (۱، ۲۷۲)، عسکرگاه (۱، ۱۴۷، ۹۳)، (۱، ۱۵، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۱)، (۴، ۱، ۳۹۶)، نمازگاه (۱، ۴۶، ۴۹)، فتح‌گاه (۱، ۵۰)، خلوتگاه (۱، ۱۰۹)، رزمگاه (۱، ۱۱۵)، منزلگاه (۱، ۱۲۶).

اسم، صفت + انه: مغلطانہ (۴، ۱، ۱۷۵)، متغلبانه (۴، ۲، ۸)، کامیابانه (۴، ۳، ۷)، مریضانه (۳، ۱، ۴۱۹).

اسم + یاب (در ترکیب، به صورت مزید مؤخر به معنی یابنده آید): دستیاب (۴، ۱، ۷۰، ۳۹۸)، (۴، ۳، ۴۸۳)، فتحیاب (۴، ۱، ۹۸، ۱۲۰)، تسلی‌یاب (۴، ۱، ۳۴۱)، دستیاب (۴، ۱، ۴۵۸)، بهره‌یاب (۴، ۲، ۶۵۳).

می‌توان گفت ساختمان جملات به همان قاعده ساختمان طبیعی جمله فارسی فاعل + مفعول + فعل می‌باشد و بیشتر جملات هسته‌ای با یک یا دو وابسته هستند.

از نظر ساختار جمله، «جمله او با ذکر شخص یا حادثه و یا کاری... آغاز می‌شود و بدون آن که جمله تمام شود، یعنی فعل جمله را بیاورد، پس از ذکر نام شخص یا حادثه یا فعل و عمل، اطلاعات پیشین را که خود گاه مرکب از چندین جمله است، در پی آن رکن آغازین، و پس از آن متعلقات آن را می‌آورد»؛ که گاهی ممکن است چند سطر را دربر گیرد. اما با وجود این جملات هسته‌ای و یا هسته‌ای با یک یا دو وابسته به ویژه در سراج‌التواریخ فراوان دیده می‌شود.

به عنوان نمونه جمله زیر:

«فیض محمد خان پسر شاه‌خان مرحوم، قوم بابکر غلزایی متوطنی لمقان و مالک قلعه بدیع‌آباد واقع آن‌جا که زنان اسیره انگلیسیان را وزیر محمداکبر خان در سنه ۱۲۵۸ هجری در آن قلعه جا داده و چنانچه در جلد دوم گذشت، پدر نیکوسیر خود امیر دوست محمد خان را به مبادله آن اسرا از قید دولت انگلیس نجات داده پدر خود را بر سریر امارت متمکن ساخت».

بدون جملات متمم بدین گونه است: «فیض محمد خان پدر خود را بر سریر امارت متمکن ساخت» که با گنجاندن اطلاعات بین ارکان اصلی جمله باعث شده است که فاصله فاعل با مفعول و فعل باعث طولانی شدن و دشواری فهم جمله شود.

فیض محمد خان،



پسر شاه خان مرحوم قوم بابکر غلزایی،



از متوطنی لمقان،



و مالک قلعه بدیع‌آباد واقع آن‌جا،



که زنان اسیره انگلیسیان را،



وزیر محمداکبر خان در سنه ۱۲۵۸ هجری در آن قلعه جا داده،



و چنانچه در جلد دوم گذشت،



پدر نیکوسیر خود امیر دوست محمد خان را،



به مبادله آن اسرا از قید دولت انگلیس نجات داده،



بر سریر امارت،



متمکن ساخت (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۵۰۱).

فاصله بین فعل مرکب «طریق... برگزفتی»

فاصله بین فعل مرکب

همان‌طور که در بحث پیشین اشاره شد، جملات طولانی و یا جمله در جمله بودن را، که فیض محمد کاتب برای ایراد معنا و روشن‌تر شدن مطلب مناسب می‌دید، یکی از ویژگی‌های سبکی وی دانستیم. در این جملات طولانی بین ارکان اصلی جمله فاصله می‌افتاد در پاره‌ای از این موارد که همان‌طور نشان داده شد، این فاصله ممکن بود بین فعل مرکب باشد که در جلد چهارم این ویژگی بسامد بیشتری دارد.

فعل به صیغه وصفی

«... کس فرستاد که او را گرفته در کابل آرد، و او آگاه گشته فرار کرد و به دست نیفتاد و امیر محمدافضل خان به مکافات کردارهای مذکوره او در بالا حصارش نزد خویش طلبیده امر بر قتلش کرد و ریسمان ابریشمین به گردنش انداخته، با فشردن گلو هلاک ساخت و جسدش را به خندق بالا حصار انداخته، بعد کسانش او را دفن کردند...» (کاتب، ۲، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

افعال پیشاوندی: بر، همی، فرو، در

بر

رایت توجه به جانب هرات و مشهد برافراشت (کاتب، ۴، ۱، ۱۳۹۲: ۱۸۰). «... راه تماشای مکاتب، مدارس واقعه شهر لندن برگرفت.» (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۶۰).

همی

«شاه شجاع در روز سه‌شنبه بیست و دوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هجری از بالا حصار کابل با لشکر بیرون شده، در موضع سیاه‌سنگ سرپرده راست کرده، به عرض دیدن سپاه پرداخت و سان همی دید و با ندیمان و محرمانش همی گفت که ... و از این‌گونه سخنان همی‌راند تا که نوبت سان دادن به شجاع‌الدوله خان و سوارانش رسید...» (کاتب، ۱، ۱۳۹۲: ۲۵۷).

در

«... اعلی حضرت احمدشاه را تا آن وقت معطل ساخت که زمان زمستان در رسیده، فراز و نشیب کوه و صحرا را تمام برف گرفت...» (کاتب، ۱، ۱۳۹۲: ۱۹).

فرو

«... و در سیستان و قاینات و افغانستان از قبایل عرب که پس از ظهور اسلام استیلا یافته بسیارند که نام قبیلۀ خود را از نسیان نسب خویش فرو گذاشته به دیگر اسم می‌خوانند...» (کاتب، ۴، ۱، ۱۳۹۰: ۲۸).

بای تأکید بر سر افعال

... بسیار تن از طرفین از دستبرد همدیگر بمرند (همان، ۴، ۱، ۱۳۹۰: ۹۳)، ... پس از وصول به کابل کیفر جاسوسی خویشتن رسیده مکافات خدمت انگلیس بدید (همان).

کامیاب (۴، ۱، ۵۴۹)، فیض‌یاب (۴، ۲، ۲۴۶)، زخم‌یاب (۴، ۲، ۲۹۱). اسم+ناک: آمیخته به؛ آلوده به؛ توأم با «در ترکیب با کلمه دیگر» (فرهنگ فارسی عمید) تشویشناک (۴، ۲، ۵۶۲)، عیب‌ناک (۴، ۲، ۵۶۸)، زخمناک (۴، ۱، ۳۶۸)، تیناک (۴، ۳، ۱۶۹، ۱۱۸)، عتابناک (۲، ۱۸۴).

اسم+بار: خیانت‌بار (۴، ۱، ۱۱۷)، فتنه‌بار (۴، ۱، ۱۲۷)، خسارت‌بار (۴، ۱، ۲۳۶)، سعادت‌بار (۴، ۱، ۳۲۲)، منفعت‌بار (۴، ۱، ۱۲۶)، وخامت‌بار (۴، ۱، ۵۷۰)، خجالت‌بار (۴، ۱، ۵۱۳)، محاسن‌بار (۴، ۳، ۷۵).

ترکیبات پیشوندی

ترکیب نا+صفت: پیشاوند نفی در عین حال اتصاف است (مشکور، ۱۳۵۰: ۲۹۰) که این ترکیب نیز هنوز در لهجه فارسی دری افغانستان رایج است. ناصبور (۴، ۳، ۱۷۴)، (۳، ۲، ۵۳)، (۴، ۲، ۵۷۲)، نادیده (۴، ۲، ۱۰۶)، نالستوار (۴، ۱، ۳۳۶)، (۳، ۱، ۶۰۵)، ناراض (۴، ۱، ۵۰۳)، نابلدی، نافهمی (۴، ۱، ۴۲۷)، نامشکور (۴، ۲، ۶۶۸)، نامسلمانه (۴، ۳، ۱۶۹)، ناکرده‌کار (۴، ۱، ۸۳)، ناروا (۴، ۳، ۱۵).

صفت‌های فاعلی مرکب (مرخم)

در سراج‌التواریخ صفت‌های فاعلی و مفعولی مرکب مرخم بسیاری به چشم می‌خورد که مهم‌ترین استفاده این صفت‌ها ایجاز و اقتصاد زبانی است. نمونه‌های صفت‌های فاعلی مرکب در سراج‌التواریخ بدین قرار است:

گیتی‌آرا (۳، ۲، ۴۵۸)، پدرکش (۴، ۳، ۶۲)، صداقت‌پیما (۴، ۲، ۷۲)، عشرت‌طلب (۴، ۲، ۸۱)، فرحت‌اندوز (۴، ۲، ۸۷)، غریب‌پرور (۴، ۲، ۱۵۴)، سعادت‌پیرا (۳، ۲، ۲۴۷)، مرحمت‌پیرا (۳، ۱، ۷۳۹)، روح‌افزا (۴، ۲، ۸۳)، هنگامه‌جو (۱، ۱۱۷)، هنگامه‌آرا (۱، ۱۳۲)، استراحت‌طلب (۱، ۲۶۵)، ترقی‌خواه (۳، ۱، ۶)، خادم‌نواز (۳، ۱، ۶۲۳)، خصم‌گداز (۳، ۲، ۶۳۳)، ظلم‌گسل (۳، ۱، ۶۳۹).

صفت‌های مفعولی مرکب (مرخم)

ظفرپیوست (۴، ۲، ۷۱)، قوم‌شناس (۴، ۲، ۵۳۲)، زاویه‌گزین (۱، ۱۱۷)، خسته‌جان (۱، ۲۱۲)، گسسته‌عنان (۱، ۲۱۲).

جمع ضمائر شخصی

جمع برخی از ضمائر شخصی که در آثار نویسندگان قزرن پنجم از جمله تاریخ بیهقی نیز دیده می‌شود، در سراج‌التواریخ نیز دیده می‌شود البته بسامد زیادی ندارد. شماها (تمه ۳۰۷)، ماها (۴، ۲، ۸۲)، شمایان (۴، ۲، ۲۹۶)، خودها (۲، ۶)، (۴، ۲، ۲۹۶، ۳۱۰)، (۳، ۱، ۱۱۱)، (۴، ۱، ۵۸۴، ۲۹، ۵۳، ۱۷۸، ۳۷۴، ۴۲۶).

افعال در سراج‌التواریخ

در سراج‌التواریخ افعال به شکل متناسب به کار رفته است و از تکرار فعل در مورد ضروری احتراز شده است. اگر گاهی افعال بی‌درپی می‌آید بنا بر ضرورت کلام و ایجاب توضیح کلام است و بدون ضرورت هرگز به حذف فعلی نمی‌پردازد. در خصوص افعال در سراج‌التواریخ می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:



اثرگذاری زبان عربی بر نثر کاتب در سراج التواریخ

از قرن اول تا پنجم تنها لغاتی که فارسی نداشته‌اند و لغات اداری عربی و بعضی مترادفات که در نگارش به کار می‌آمده یا به درد قوافی شعر می‌خورده و یا لغات کوتاه و فصیح عربی که در برابر آن لغات دراز و غیر فصیح فارسی بوده است، وارد ادبیات فارسی شد. اما از قرن پنجم به بعد دروازه زبان لغات بیگانه، خاصه تازی باز شد (بهار، ۱۳۹۰: ۲۸۶). این عربی‌مآبی تا قرن سیزدهم در نثر برخی از منشیان دربار و دیگر نویسندگان دیده می‌شود و عربی‌گرایی جزء لوازم زندگی اهل فضل محسوب می‌شد. این تأثیرپذیری از عربی در نثر فیض محمد کاتب با توجه به این که وی در مقام منشی دربار بوده و ملأ بوده و به زبان عربی تسلط داشته است، نیز دیده می‌شود. این تأثیرپذیری علاوه بر دستگاه لغوی بر دستگاه نحوی مانند مطابقت موصوف و صفت نیز دیده می‌شود. در آمار تصادفی که از هر صد صفحه یک صفحه به‌طور تصادفی انتخاب شده است و بدون در نظر گرفتن اسامی خاص و مکان‌ها تعداد کلمات از صدی، بیست و دو است.

کاربرد مصادر جعلی

مصدر جعلی نوع اول بدین ترتیب است:

غار تپیده (۱، ۱۶۳)، قوتیده (۱۳۷، ۱۲۶، ۶۰۱، ۳، ۴)، پریشیده (۲، ۲۴۱)، ستوهیده (۱، ۵۸۰، ۱۵۸)، کفیده (۲، ۳۰)، غلطیده (۳، ۳۶۴)، فراریدن (۴، ۲، ۶۶۵)، جنگیده (۴، ۱، ۳۱۸)، یابیده (۴، ۱، ۳۷۹، ۱۶۸)، پالیدن (۳، ۱، ۸۵۰)، چاپیدند (۴، ۱، ۳۲۹)، سپاریده (۴، ۲، ۸۲)، کنانیدن (۱، ۱۹۵)، کوچیدن (۲، ۱۶۴)، (۳، ۱، ۲۶۹).

مصدر جعلی نوع دوم بدین ترتیب است:

دیمومیت (۴، ۱، ۵۹۹)، صهریت (۱، ۶۳)، تمشیت (۱، ۸۴)، بنتیت (۴، ۳، ۲۱۹)، قومیت (۳، ۳۰۹)، ایمیت (۴، ۱، ۱۶۵)، مشغولیت (۳، ۱، ۸۵۷)، حقیقت (۳، ۱، ۵۰۰)، آدمیت (۱، ۱۴۵)، منظوریت (۲، ۱۷۶)، (۳، ۱، ۱۷۳، ۵۸۱)، خوکیقت (۳، ۱، ۸۸۳)، منظوریت (۳، ۲، ۷۷).

جار و مجرور

فی الجملة (۱، ۱۴۸)، بالانقطاع (۴، ۱، ۱۷۸)، بالمشاع (۴، ۲، ۸۰)، بالمواجهه (۴، ۱، ۳۳۳، ۲۱)، (۴، ۲، ۳)، بالانقطاع (۴، ۱، ۱۷۸)، بالبدیهه و التسليم (۴، ۳، ۴۰۲)، علی التصلال بالانقطاع (۴، ۱، ۲۱۳).

جمع بستن کلمات فارسی و غیر عربی به «ات»

نگارشات (۴، ۱، ۳۷۱)، الوسات (۴، ۱، ۸۴)، بروات (۴، ۱، ۲۸۰، ۲۰۴)، (۴، ۲، ۲۸۶)، خواهشات (۱، ۱۹۵)، جایگیریات (۱، ۷۸)، (۲، ۷)، دیهات (۴، ۱، ۳۶۷، ۱۵۶)، (۴، ۲، ۴۶)، (۳، ۱، ۱۰۲۶)، رسیدات (۴، ۱، ۲۰۴، ۲۰۴، ۲۰۵)، زیورات (۴، ۱، ۴۰۹، ۵۱۰)، سرکارات (۱، ۱۹۴)، نوازشات (۴، ۲، ۲۹۵)، گمرکات (۴، ۳، ۱۴۴)، بندرات (۱، ۲۳۲)، پلنیکات (۴، ۳، ۲۹۹).

جملات دعایی

صانها لله عن طوارق الحدثان (۴، ۲، ۲)، نَوَّاللَّه مَضَجَعَهُ (۲، ۱۵۶)،

(۴، ۱، ۵۰)، كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ (۳، ۱، ۷۸)، (۴، ۱، ۵۳۲)، (۲، ۱۰۲)، «رَضَوَانَ اللهُ عَلَيْهِمْ» (۱، ۲۶۲)، طَابَ اللهُ ثَرَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ (۳، ۲، ۶۴۸)، (۴، ۱، ۱)، «سَقَى اللهُ ثُرَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ» (۴، ۲، ۲۴۶)، (۲، ۷۸)، اَبَدَ اللهُ عَيْشَهُ وَآيَّدَ اللهُ حَيْشَهُ (۴، ۱، ۳).

ترکیبیات عربی

اخیر الذکر (۴، ۱، ۷۷)، عبرة للناظرین (کاتب،

۳، ۱۳۹۰: ۳۶۱)، مکحول البصر (۱، ۱۳۹)، مطلق العنان (۱، ۶۱، ۱۲۶)، (۴، ۱، ۵۱۶)، (۴، ۲، ۸۸)، مدارالمهام (۴، ۲، ۸۸)، متنازع فیها (۴، ۱، ۶۶)، (۴، ۲، ۱۸)، متفق الرأی (۴، ۱، ۱۲۰)، مسقط الرأس (۴، ۲، ۵۰)، موفور السّرور (۴، ۱، ۵۸۸)، (۴، ۲، ۶)، عوام کالنعام (۴، ۲، ۴۵)، مقدمة الجیش (۲، ۱۵۳)، سلیم المزاج (۲، ۷۴)، مقطوع الانف (۴، ۳، ۶۶).

عبارت‌های عربی

نسلأ بعد نسلأ و بطنأ بعد بطنأ (۱، ۱۹۲)، «صغیراً کان او کبیراً» (۳، ۳۰۱)، «مفتی بها و متفق علیها» (۴، ۱، ۵۲۰)، «مفقود الاخبر و معدوم الاثر» (۳، ۱، ۸۲۲)، «اسر عیب و اماء» (۴، ۳، ۴۱۶)، «خلفأ بعد سلف» (۴، ۳، ۱۴۹)، لیت و لعل (۲، ۱۳۴)...

کلمات تنوین دار

تبرکأ (۴، ۲، ۱۸۰)، وکالتأ (۱، ۲۶۱)، ظاهرأ و باطنأ (۲، ۹۶)، شفهاها (۴، ۲، ۲۵)، صدقا (۴، ۱، ۷۷)، غفلتأ (۱، ۱۴۱)، (۴، ۱، ۳۷)، زجرأ و کرها (۱، ۱۵۳)، شرقأ و شمالا (۳، ۳۷۲)، کرها و اجبارأ (۴، ۱، ۵۲)، مآلا و متلا (۱، ۱۲۰)، ابدأ و دائماً (۱، ۲۰۵)، تاریخأ و افوها (۴، ۲، ۱۲۸)، شرعأ و قانونأ و حسابأ (۴، ۲، ۲۴۰)، انعامأ و اعطاء (۴، ۲، ۷۹)، ظاهرأ و باطنأ و اشارتأ و کنایتأ (۱، ۲۶۲).

مطابقت موصوف با صفت

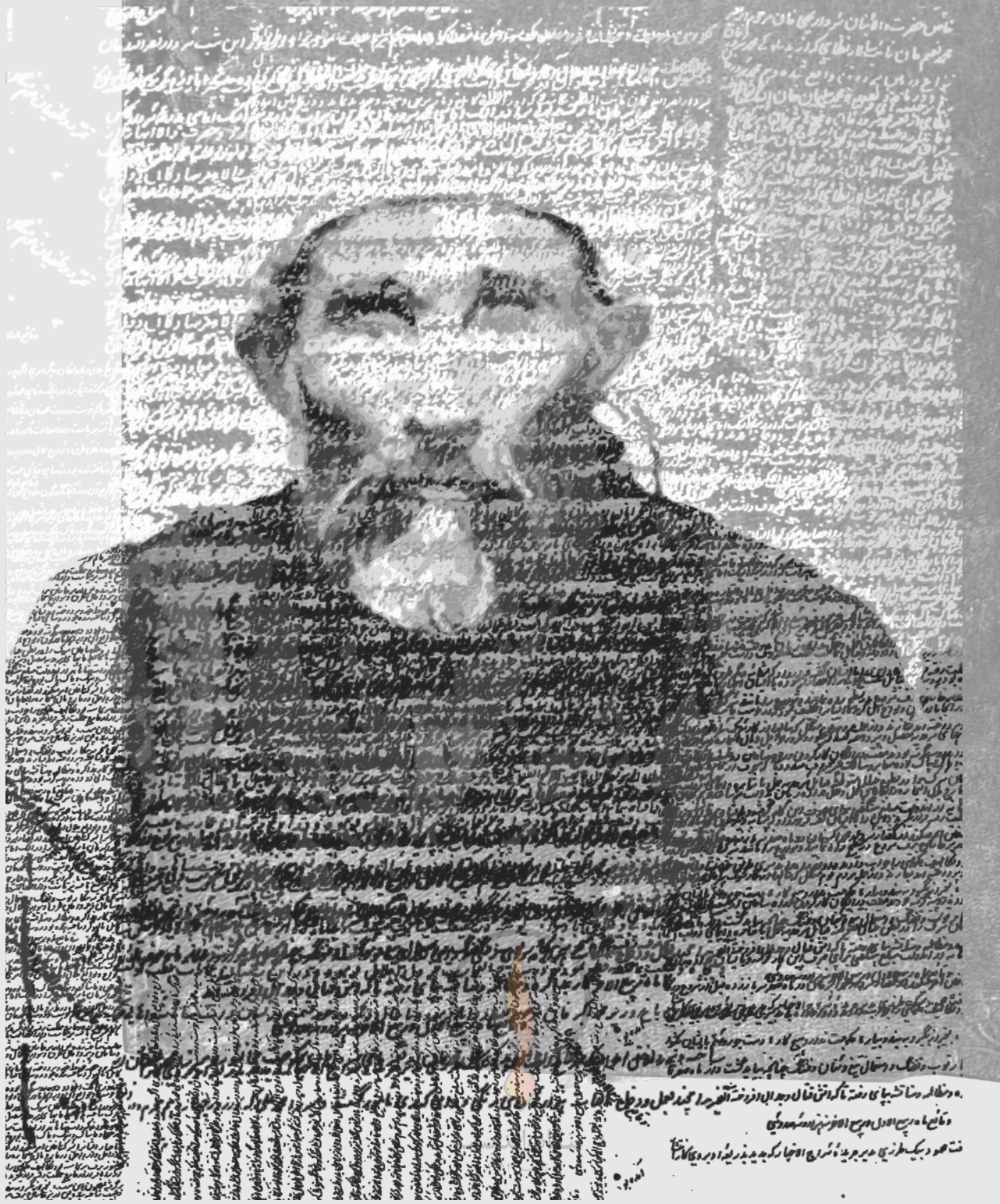
۱- از نظر مذکر و مؤنث بودن

نکته دیگر در خصوص سبک نثر فیض محمد کاتب تطابق موصوف با صفت است که این مطابقت در دستور زبان فارسی وجود ندارد و از قرن پنجم و ششم وارد نثر فارسی شده است. با توجه به تسلط فیض محمد کاتب به زبان عربی و این که در مقام منشی دربار قرار داشت این تأثیرپذیری از عربی در سراج التواریخ دیده می‌شود. البته این ویژگی در زبان فارسی دری افغانستان تا کنون باقی مانده است تا آن جا که حتی در سخنان افراد باسواد و تحصیل کرده و هم چنین در رسانه نیز دیده می‌شود. در متن تطابق صفت و موصوف به صورت: اخلاق رذیله (۴، ۳، ۱۴۸)، قطعات عدیده (۳، ۱، ۵۳)، زن مظلومه (۴، ۱، ۱۷۳)، عاجزه مجبوره (۱، ۲۱۳)، خلاق فاخره (۲، ۸۴) فراوان است.

۲- از نظر مفرد و جمع بودن

هر جا که موصوف جمع است صفت نیز جمع است و اگر موصوف

تأثیرپذیری از عربی در نثر
فیض محمد کاتب با توجه به
این که وی در مقام منشی دربار
بوده و ملأ بوده و به زبان عربی
تسلط داشته است، نیز دیده
می‌شود.



(۴،۲،۶۶۵)، مایان معلّمه دینیات جدیدالاسلام (۴،۱،۳۷۵)،
 زنان و دختران جدیدالاسلامان (۴،۱،۳۹۲)، هر دو برادران موصوفان
 (۳،۱،۶۵۰)، مادر عصمت سیر شهزادگان سعادت مآبان (۳،۱،۹۲).

تشبه

از دیگر اختصاصات نثر توجه به قاعده مثنای کردن اسم‌ها به شیوهٔ زبان
 عربی است چنانچه تعداد فراوانی از ترکیبات اضافی و وصفی مثنی
 شده‌اند. مظهرین موصوفین (۳،۱،۴۹۵) فرزندان ارجمندان (۲،۶)،

مذکریا مؤنث است صفت هم با توجه به موصوف مذکریا مؤنث است
 و هم در کلماتی که موصوف و صفت فارسی است نیز این تطابق وجود
 دارد مانند: سفاکان بی‌باکان خدانشناسان (۴،۲،۶۱۹)، فساد اندیشگان
 عنادپیشگان، کفران نعمت ورزیدگان (۳،۲،۱۶۸)، نکوهیده‌خویان
 فتنه‌جویان (۴،۱،۱۷۷)، کوه برشدگان اهالی درواز (۴،۱،۶۹)، اجل
 رسیدگان (۴،۱،۶۵۸)، جسارت پیشگان خدا نیندیشگان (۴،۲،۶۹۶)،
 اشرار عداوت اندیشگان خصومت‌اندیشگان (۴،۳،۳۷۷)، بی‌دانشان
 نکوهیده‌منشان (۴،۳،۵۷۵)، کارداران خسران‌منشان زیان‌کنشان

دختران و زنان جدیدالاسلامان (۴،۱،۵۳۳) مباحثه دولتین علیتین متحدین (۴،۲،۱۹)، هر دو تن صغیران آن زن (۴،۱،۴۵۴)، کرنیلان مذکوران (۴،۲،۲۴)، سرکارین عالیین ممدوحین (۱،۱۹۳)، ملایان معلمه دینیات (۴،۱،۳۷۵)، دولتین موحدتین (۴،۱،۵۹)، دولتین ایران و افغانستان (۴،۱،۳۲۵).

درج و تضمین در سراج التواریخ

درج و تضمین اشعار و امثله نیز از مختصاتی است که در مراحل کمال مختصات نثر فنی به موازات دیگر مختصات لفظی و معنوی، توجه نویسندگان را به خود جلب کرد (خطیبی، ۱۳۹۰: ۲۰۹). درج و تضمین اشعار و امثله مانند اقتباس از آیات و احادیث، در نثر فارسی به تقلید از نثر عربی، از اوایل قرن ششم ه.ق. به غایت تکلیف انجامید و «نویسنده مصارح و ابیات شعری را برای بیان قسمتی از معنی که می‌بایست به نثر نوشته شود به رشته عبارت می‌کشید و در آن چنان با مهارت جای می‌داد که تفکیک این دو، نه تنها در زیبایی ظاهری کلام اثر می‌گذاشت؛ بلکه تسلسل و توالی معانی را نیز از هم می‌گسیخت و درج اشعار و امثله به پایه‌ای رسید که در تمامی اقسام نثر به جز نثرهای علمی به کار می‌رفت و در پاره‌ای از موارد نیز شعر بر نثر غلبه می‌یافت به طوری که ارسال معنی نثر بیشتر از طریق شعر بود مانند کلیله و دمنه و در نوع کاربرد شعر عربی و فارسی نیز تفاوتی نبود و به سه شیوه ذیل به کار می‌رفتند: ۱- آثاری که اشعار فارسی در آن بیشتر بود مانند گلستان سعدی، ۲- آثاری که در آن اشعار عربی بیشتر بود مانند عقدالعلی ابو حامد احمد بن حامد کرمانی، ۳- آثاری که در آن شعر فارسی و عربی به یک اندازه به کار می‌رفت (همان: ۲۱۱).

در تواریخ و قصص درج و تضمین شعر فراوان و متنوع بود و به طریق تأیید، تمثیل، تشبیه، توصیف، تنظیر، تطبیق و نظائر آن... در رشته کلام جای می‌گرفت (همان: ۲۱۳) و این روند کاربرد استفاده ابیات و اشعار تا دوره پیش از کاتب مانند تاریخ احمدشاهی حدود و گلشن امارت نیز ادامه داشت. اما ابیات به کار برده شده در سراج التواریخ جنبه تکلف ندارند و به صورت ساده و جدا از رشته و نحو کلام نقل می‌شود و به عنوان استناد، استشهاد و تأیید به کار می‌رود و با حذف بیت هیچ خللی در معنی و مفهوم متن ایجاد نمی‌شود و معنی با حذف بیت گم نمی‌شود. فیض محمد کاتب در برخی موارد به نام شاعر اشاره کرده است و اشعار سعدی بالاترین بسامد استفاده را دارد. از دیگر شاعران که در نثر خود استفاده کرده است، می‌توان حافظ، وحشی بافقی، مولوی، نظامی، جامی، عطار و... را نام برد. در جلد یک و دو ابیات بیشتر مربوط به ماده تاریخ فوت‌ها و بر تخت جلوس نشستن پادشاهان، سکه زدن، تسلیت‌ها و تهنیت‌ها، دادن القاب به پادشاهان که همه به ضرورت آورده شده است و در چند مورد معدود برای تأیید و توضیح واقعه و رویداد تاریخی به کار برده شده است.

«ماده تاریخ فوت تیمور شاه و جلوس شاه زمان که میرزا محمد فروغی تخلص اصفهانی بر سبیل تمعیه، به رشته نظم درآورده و آن این است. دو نقش چه دلخواه و چه جانکاه نشست خورشید برآمد از افق، ماه نشست

از گردش مهر و ماه، تیمور ز تخت برخاسته نواب زمان شاه نشست به کم کردن عدد جمل تیمور از عدد تخت و افزودن عدد نواب زمان بر آن مطابق سال فوت او است.» (کاتب، ۱: ۶۱).
«... و با آن که دولت فرانس در استوار داشتن میثاق معروف آفاق است نقض معاهده کرده مکائده خویشتن به پا می‌برد و از این جاست که یکی از دانایان گفته:

وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
چوشمع صومعه افروزی از چراغ کشت
و رئیس این جزیره عبدالقادر نامی بود که راه گمنامی از ستم فرانسویان، جانب دمشق برگرفته، در آن جا اقامت گزید (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۵۳۶).

«... آن‌ها را از حق شنیدن و حق کردن و حق دیدن منع نموده و باز داشته است، مخاصمت اختیار کرده، معاندت می‌ورزند و حیالت و زندگانی را بر گوینده و جوینده حق تلخ و منغص می‌سازند، یا این که او را مثل خود گمراه می‌نمایند:

با هر که راست گفتم، در حال خصم من شد
خاموشی از همه به، چون حق نمی‌توان گفت
پس در این ازمنه و ایام خاموشی در سخن گفتن و کردار خود را پنهان نمودن و عزلت گزیدن اولی و الزام و واجب از همه چیز است، زیرا صحبت مفسران و بد عملان مردم نیک را تباه کند.» (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۴۱۵).

آیات و احادیث

از آغاز قرن ششم ه.ق. اقتباس از آیات و احادیث در نثر راه می‌یابد و افراط‌گرایی در این صنعت به پایه‌ای می‌رسد که گاه کلمات فارسی برای پیوستن ترکیبات عربی استفاده می‌شد و بالاترین حد تکلف در فن اقتباس نیز دامنگیر قصص و تاریخ است آیات و احادیث به کار برده شده در سراج التواریخ از نظر کیفیت لفظی به صورت نقل قول با عبارتی است که آیه یا حدیث را، از رشته نثر منفک و مجزا نشان می‌دهد و اگر آیه یا حدیث را از رشته عبارت جدا کنیم گسیختگی در معنی روی نمی‌دهد و آیات به صورت استشهاد و استناد و تأکید به کار برده شده است احادیث و آیات در سراج التواریخ با عباراتی مانند: به مضمون کریمه، به مضمون کریمه... از عبارت جدا می‌شود. که با حذف «فاعتبرو یا اولی الابصار» هیچ گسستگی در معنا ایجاد نمی‌شود. مانند مثال زیر:

... نعش شاه شهید را که بر همان چارپایه و بستر خوابش به لنگوته‌های کرباسین و شوخگین فراشها و محقه بردارها به امر عبدالاحد خان بسته بودند، بر دوش محقه برداران به راه انداخت «فاعتبرو یا اولی الابصار» (حشر، ۲). از این که روز گذشته، ذات شاهانه به چه هیبت و عظمت و حشمت و شوکت بر خنک خاصه سوار و به چه دبدبه از این جا رهسپار و عازم شکار و سیر کھسار بود و امروز با لباس خواب و خون‌آلود، با طناب‌های چرکین، بر چارپایه راحت خویش بسته، رهنورد تنگنای لحد است. (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۶۲۹).

نوع و تواریخ جانان
مهر ابرو خان بارکند
رسیده از تفرنگم خورشید
ناظم ترفیع یافته بر سر
دستان و پروردان
کابل تا هوگر دناخته شد
ناخوست و تواریخ آن دور
نرگ ساخته با حافظ
دختر و دناشاگ و سنگ
در داخل و در داخل
از رده فروردین
رعیت ساخته
مسترد دهه فداخته
در روز یک
دشور دنا
تور نور دنا
و با جبار
که نوز برف
برگزیده
در رفته
تا ماه
در حال

احادیث

(بدأ الاسلام غریباً و سيعود كما كان)

«از این گونه رفتارهای متعصبین است که اتفاق اسلام بدل به نفاق شده، باعث تنقیض قوه اجتماعیه اسلامی به روی روز آمده به مضمون: (بدأ الاسلام غریباً و سيعود کمان کان) اهالی اسلام ضعیف و مخالفین دین مبین قوی گشت.» (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۶۱).

(حب الوطن من الایمان)

«و از صدور این اشتهار مرحمت آثار، اکثر مردم هزاره از راه (حب الوطن من الایمان) باز آمده در عوض آن که راحت می شدند و مزرعه و کلاته می یافتند، زحمت و ذلت و جور و ستم از حکام مأمورین دولت دیده و از مراجعت پشیمان گردیده و باز پس رفتند...» (کاتب، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۱۱).

ضرب المثل

درج و تضمین شعر همان طور که از پیش اشاره شد ممکن بود نویسندگان هم از عربی و هم فارسی استفاده کنند اما دکتر خطیبی در فن نثر توجه نویسندگان را به استفاده از امثله و حکم به طور کلی به زبان عربی می داند (خطیبی، ۱۳۹۰: ۲۱۱). ضرب المثل های به کار برده شده در سراج التواریخ نیز به صورت ساده و جدا از رشته کلام نقل شده است به طوری که با حذف ضرب المثل هیچ خللی در معنا اتفاق نمی افتد.

«... چون اکثر حکام و مأمورین دولت شریک دزد و رفیق قافله بودند و با گرگ دنبه و با چوپان پنیر می خوردند، اکثر امور قتل و سرقت و غارت را مخفی داشته، از صدها یکی دو تا را که با قاتل و سارق دمساز نبودند، گرفتار شکنجه سیاست حکومت نموده و به محاکمت می کشیدند.» (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۵۸۷).

که با حذف دو ضرب المثل (شریک دزد و رفیق قافله بودند و با گرگ دنبه و با چوپان پنیر می خوردند) جمله بدین صورت می شود: چون اکثر حکام و مأمورین دولت اکثر امور قتل و سرقت و غارت را مخفی داشته از صدها یکی دو تا را که با قاتل و سارق دمساز نبودند، گرفتار شکنجه سیاست حکومت نموده و به محاکمت می کشیدند.

«... و چون در اوایل عریضه خود، مبلغ مذکور را که جانب دولت چنانچه از پیش گذشت، اجازت یافته و داده شده بود، و در این وقت، از جایی که کاذب قوه حافظه ندارد، برخلاف آن نگاشت برخلاف آن نگاشت و در هر یک از تخته های بیست و چهارگانه، پنجاه و سه رویه افزون به شمار آورد.» (کاتب، ۴، ۱، ۱۳۹۰: ۴۳۰).

که با حذف ضرب المثل «از جایی که کاذب قوه حافظه ندارد» گسیختگی در معنا ایجاد نمی شود و جمله بدون این که خللی در معنا پیش آید.

ضرب المثل عربی

و ضرب المثل های عربی نیز در سراج التواریخ نیز جدا از رشته کلام هستند و نقش نحوی ندارند و با حذف ضرب المثل گسستگی در معنی جمله به وجود نمی آید و با کلماتی مانند مضمون، بسیاق و... از عبارت جمله جدا می شود. تعداد ضرب المثل های عربی نیز بسیار کم است. «اذا جاء القدر عمی البصر» (کاتب، ۱، ۱۳۹۲: ۸۱)، «من حفر بئراً

لاخیه فقد وقع فيه» (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

«الحرب خُدعه»

«... ایشان ظاهراً پیام او را از راه قبول، جواب فرستاده، باطناً به مضمون (الحرب خُدعه) در پی کار قلعه گشایی افتاده، او را به همان پیام خودش غافل ساخته...» (کاتب، ۱، ۱۳۹۲: ۱۴۱).

فواید لغوی

با وجود این که نثر سراج التواریخ ساده و روان است علاوه بر مفردات عربی واژه های دشوار فارسی نیز در سراج التواریخ به کار برده شده است که نیازمند به واژه نامه ای جداگانه دارد و پرداختن به تمام آن ها خارج از موضوع و حوصله این نوشته است. البته معانی برخی از لغات در حاشیه های جلد اول، دوم و سوم توسط کسانی که مأمور تصحیح لغات فارسی و عربی بودند آورده شده است، اما با وجود این کلمات دشوار بسیار دارد که در این مقاله تنها به تعداد محدودی از آن ها که خاص فارسی دری افغانستان است و یا به معنای خاصی در سراج التواریخ به کار برده شده است، اشاره می شود.

فرزند به معنای پسر

«... و اکثر از این گونه زنان و دختران هزاره فرزندان و دوشیزگان تولید همی نمودند تا که تخت سعادت رخت امارت افغانستان به ذات معذات صفات...» (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۰: ۳۶۴).

«پنجاه تن از زنان و فرزندان و دختران ایشان را اسیر و گرفتار زنجیر تقصیر نموده در کلات فرستادند...» (کاتب، ۳، ۱، ۱۳۹۲: ۹۱۱).

گاهی به معنای هیچ گاه

«... و آن مردم که جدید رشته اطاعت را به گردن نهاده و گاهی چوب محصل را ندیده بودند مرگ را بر زندگی ترجیح داده جویای فرصت بغاوت شدند.» (همان، ۳، ۱، ۱۳۹۲: ۸۳۵)، (کاتب، ۴، ۱، ۱۳۹۰: ۳۱۹، ۱۳۰، ۴۶)، (همان، ۴، ۳، ۱۳۹۰: ۵۸۸).

اشاره به دیگر لهجه ها

دانش لغات یک شاعر، نویسنده و یا یک فرد نسبت به مکان جغرافیایی که زندگی می کند ارتباط مستقیم دارد برخی از لغات و عبارات مربوط به خاص یک منطقه جغرافیایی می باشد که فیض محمد کاتب در خلال نثر خود به برخی از لهجه های سایر شهرهای افغانستان اشاره کرده است پاره ای از موارد نیز توسط کسانی که مأمور به بررسی لغات و عبارات عربی و فارسی بودند اشاره شده است که در هر صورت اهمیت آن را نمی توان نادیده گرفت.

قیسطاس: ترازوی بزرگ که به اصطلاح اهل این دیار قپان گویند (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۲۸۳).

انباردار: به اصطلاح بومیان این مملکت گدامدار گویند (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۸۲: ۲۸۲).

تارو: به اصطلاح اهل این دیار (لخزار میر خیل) طایریست مشابه کبک (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۲۷۴).

بندر توده چینه: در لفظ افغانی گرم چشمه را گویند (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۹۴۷).

کلمات انگلیسی

کلمات انگلیسی به کار برده شده در سراج التواریخ بیشتر شامل اصطلاحات و عناوین نظامی و یا نام مکان و آدرس می باشد.

آور^۱ (۴،۱،۳۲۶)، بازک^۲ (۳،۲،۵۱)، جنرال^۳ (۴،۱،۴۳،۱۳۴،۴۸۵)، (۲،۱۸۱)، (۲،۱۸۱)، چیف کمشنری^۴ (۳،۱،۵۹۵)، دبتی^۵ (۴،۲،۶)، (۳،۱،۱۷۷)، سرجن (سارجن)، میجر^۶ (۴،۱،۴)، (۳،۲،۳۵۹)، (۴،۱،۳۱۰)، فارن افس^۷ (۴،۱،۷۱۷)، (۴،۱،۱۵۷)، کنسروی تو^۸ (۳،۱،۱۹۹)، گورنر جنرال^۹ (۴،۱،۴۵).

پشتو

در متن سراج التواریخ نیز چند نامه و منشور (۴،۱،۶۱۶) به زبان پشتو وجود دارد که فیض محمد کاتب در همه موارد ترجمه آن‌ها را نیز به طور کامل می آورد و نیز یادآور شده است که:

«... و این مکتوب و همه وسایل موعظت رسایل و مکاتیبی که به لفظ افغانی از حضور انور والا شرف اصدار و به مردم افغان سرحدیه از ابتدا تا انتها ارسال یافته اند، از مؤلفات و منشآت ملاً محمدخان قوم صافی لمقان، افغانی نویس حضور حضرت والا است و از جمله همین یک منشور، بنابر آن این کتاب تاریخ افغانستان است تیمناً و تبرکاً به لفظ افغانی نوشته و مجملاً ترجمه شد که دانه ای نمونه از خروار و مشت می نشانه از انبار باشد.» (کاتب، ۱، ۳، ۱۳۹۲: ۱۰۰۷).

ترکی - مغولی

کاربرد کلمات و لغات مغولی در قرن هفتم در سراسر کتب تاریخی دیده می شود که «کتاب جهانگشای در استفاده لغات مغولی مقدمه الجیش و پیشاهنگ است». علامه فیض محمد کاتب نیز به تأثیر از مورخین پیشین از کلمات و ترکیبات ترکی مغولی استفاده کرده است.

آسقلان^{۱۱} (۴،۲،۱۷۴، ۳،۱،۴۳، ۴،۲،۱۷۴)، (۴،۱،۴۳۲، ۴۲)، (۴،۳،۱۴۱)، (۱،۱۵)، (۱،۷۳)، (۱،۳۱، ۴،۲، ۵۳، ۱، ۷۳)، (تتمه جلد سوم، ۴۰۴)، (۳،۱،۱۱۹، ۹۵)، ایلغار^{۱۲} (۱،۱۵، ۱۴)، (۴،۱،۱۱۰)، (۳،۲، ۵۸)، تکامیشی^{۱۳} (۴،۳، ۱۷۵)، تمغا^{۱۴} (۳،۱، ۶۳)، (۴،۲، ۵۲۳، ۲۵۲)، (۴،۳، ۳۰۶)، (۳،۲، ۲۵۲، ۷۷۱، ۸۲۳)، سیورسات^{۱۵} (۴،۲، ۶۹۸)، (۳،۲، ۶۹۸)، (۳،۲، ۳۶، ۳، ۲، ۹)، سیورغال^{۱۶} (۳،۱، ۳۱).

حب صنوبر: در کابل آن را جلعوزه گویند و نیم سیر بریان جواری که اهالی کابل پوله نام می برند (کاتب، ۲، ۴، ۱۳۹۰: ۲۹۶).

هم چنین فیض محمد کاتب از تبدیل و تغییر چند لغت نیز یاد کرده است که این لغات عبارتند از:

کلمه سردفتر و سررشته دار به جای مستوفی

«... و سردار محمد اسحاق خان از وصول این فرمان لقب استیفاء را از میرزا سیدال خان سلب کرده خطاب سردفتر داده عریضه نگار حضور انور والا شد، و از عرض او که، مطبوع طبع گهرسنگ والا آمد به زبان مبارک راند که مملکت افغانستان گنجایش مستوفیان متعدد را ندارد، مناسب است که دفترداران بزرگ به خطاب سردفتر و سررشته دار نام بردار شود، چنانچه از این وقت بزرگان اهل دیوان ولایات به این دو خطاب مخاطب گردیده به نام استیفاء از افواه بیفتاد الامیر محمد حسین خان که به لقب استیفاء بر حال ماند.» (کاتب، ۱، ۳، ۱۳۹۲: ۳۷).

فوج داری به علاقه داری

«و مقارن این حال، در روز سیزدهم رجب، جان محمد خان پسر صالح محمد خان زرمتمی، از فوت پدر خود، به منصب فوج داری که اکنون به لفظ علاقه داری تبدیل یافته، سرافراز گردیده،...» (کاتب، ۱، ۴، ۱۳۹۰: ۳۴۶).

برخی واژگان و ترکیبات خاص که در متون کهن فارسی نیز دیده می شود:

رمه یار (رمیاری): (۴،۱، ۲۸۲)، رمیاری: (۴،۱، ۴۳۳)، (۴،۱، ۴۷۸)، گلال: سفالگر (۴،۱، ۴۱۲)، پاره: رشوه (۴،۱، ۳۳۳)، پافزار: کفش (۴،۱، ۵۵۹)، (۴،۳، ۴)، یاره: دستبند (۴،۱، ۳۳۳)، خسته و افگار: (۴،۲، ۱۷۵)، عیب و شین: عیب و ایراد (۴،۲، ۲۹۸)، گزلیک: کارد کوچک دسته دراز (۴،۳، ۱۹۹).

کاربرد لغات دیگر زبان‌ها (عربی، انگلیسی، ترکی، مغولی، هندی، پشتو و روسی)

نثر کاتب در عین شیوایی و رسایی کلمات دشوار عربی فراوان دارد بر اساس آمار تصادفی بسامد کلمات عربی در سراج التواریخ ۲۲٪ می باشد که از هر صد صفحه یک صفحه به صورت تصادفی انتخاب شده است که این آمار تصادفی بدون در نظر گرفتن اعلام، اشخاص زمان و مکان انجام شده است.

در نثر فیض محمد کاتب علاوه بر فراوانی کلمات عربی کلمات ترکی، مغولی، انگلیسی و... به چشم می خورد که این کلمات بیشتر شامل اصطلاحات اداری، درباری، بازرگانی، مناصب، نظامی، آدرس و واحد پول مربوط می شود که در بسیاری موارد به ضرورت آورده شده است. با توجه به وقوع و رخداد واقعه بسامد این کلمات دیده می شود؛ هنگامی گزارش از ویسرای هند باشد، لغات هندی بیشتر به کار برده شده است و هنگامی که سخن از انگلیس و کشورهای اروپایی به میان می آید کلمات انگلیسی بیشتر دیده می شود.

۱. نک: مختصات سبکی

۲. Order: سفارش دادن، دستور دادن

3. Barrack

۴. General: ژنرال، ژنرال

۵. Chief commissioner: ریاست نمایندگی، ریاست هیئت

۶. Deputy: نائب معادن، قائم مقام

۷. Sergeant major: استوار یکم

۸. Foreign office: وزارت امور خارجه

۹. Conservative: محافظه کار

۱۰. Governor General: استاندار

۱۱. ریش سفید، رئیس قوم، مهتر قوم.

۱۲. قوم، قبیله، جماعت.

۱۳. حمله کردن.

۱۴. مأخوذ از تازی تعاقب و نیک کوشیدن در راندن.

۱۵. مهر و اثر مهوری که پادشاهان مغول به فرمان‌ها می زدند.

۱۶. زاد و توشه، آذوقه، ذخیره مهمات وسایل حربی.

۱۷. عواید زمینی که به جای حقوق یا مستمری به اشخاص می بخشیدند.

قراول^۱ (۴۰،۹۳)، قورخانه^۲ (۴۰،۹۳، ۹۹، ۶۹، ۱۳۴، ۲۵۳، ۳۳۶)، یاسا که بالاترین بسامد استفاده کلمه مغولی را در سراج‌التواریخ دارد.^۳ (۴،۱،۴۴۴، ۱۲۹، ۴۸۷، ۶۷۲)، (۴،۳،۳۲، ۱۷۲، ۲۷۶)، (۳،۲،۸۱۴)، (۳،۱،۱۰۸۷، ۶۹).

هندی

سئیس^۴ (۳،۲،۲۱۵)، داک^۵ (۳،۱،۵۶)، کرور^۶ (۱،۱۳)، بان^۷ (۱،۱۶)، کوتوال^۸ (۴،۱،۶۶، ۳۰۵، ۳۹۴، ۴۰۱، ۵۳۸)، چوتره^۹ (۳،۱،۵۹۵)، تنها^{۱۰} (۳،۱،۳۹۶)، سائر^{۱۱} (۳،۲،۱۱۸، ۳، ۲)، آته^{۱۲} (۴،۲،۳۸)، (۴،۳،۳۵۵)، (۴،۱،۴۲۹).

بلاغت

در بخش‌های پیشین ذکر شد که زبان کاتب ساده است اما نثر کاتب در عین سادگی، شیوایی و رسایی آراسته به انواع آرایه‌ها و صنایع ادبی است. نکته قابل توجه و تأمل این است که آرایه‌ها و صنایع ادبی باعث دشواری و تکلف در متن سراج‌التواریخ نمی‌باشد.

صنایع ادبی در نثر کاتب (با توجه به این که او فردی با سواد و با دانش در زمان خود بوده است) بسیار روان و طبیعی افتاده و به متن تحمیل نشده و گویی که صنایع به کار برده شده طبیعت نثر فیض محمد کاتب است. سجع‌ها و انواع جناس‌های بسیار زیبا دیده می‌شود که نشان از تسلط فیض محمد کاتب بر لفظ و لغت دارد و آنچه در جملات خوش نشسته‌اند که هر خواننده‌ای را حظی حاصل می‌شود. در ذیل تنها به نمونه‌هایی از صنایع بدیعی در سراج‌التواریخ اشاره می‌شود:

انواع سجع

«با آن که عهد مشیب فراز آمده و فراز عمر به نشیب رسیده و بهار زندگانی را نوبت خزان و باد حسرت از هر سو وزانست؛ و نه طاقت طاعتی که دل را به امید آن نوبدی دهد و نه قدرت خدمتی که قامت خمیده را به شوق راست کند و نه پایی که برای ضراعت خیزد و نه دستی که به دامن شفاعت آویزد، و نه جانی نثار را شاید، و نه دلی که کس را به کار آید... با خود اندیشید که هر گامی بیشتر گذارد، کامی بیشتر بردارد و تا که از حیات روان رمقی و از دفتر بقا ورقی باشد...» (کاتب، ۴، ۱: ۱۳۹۰، ۳).

۱. مراقب، دیدبان.

۲. اسلحه‌خانه، زرادخانه.

۳. که به هر دو معنای آن قانون و مجازات استفاده شده است.

۴. تیماردار اسپ.

۵. پست.

۶. برابر صد لک (۱۰۰۰۰۰۰) نام شماره‌ای است چنان‌که کرور ایران پانصد هزار است که پنج لک باشد، نصف میلیون.

۷. به لفظ هندی چیزی است که باروت پر کرده به مدد آتش بر فوج مخالف اندازند و آن به شکل هوایی باشد که آتش بازی معروف است.

۸. نگهبان قلعه؛ دژبان؛ قلعه‌بان.

۹. مربعی که به قدر نیم‌گز یا بیشتر از زمین ارتفاع دارد و در باغ‌ها و در خانه‌ها می‌سازند.

۱۰. قلعه کوچک و توقف‌گاه عمده یک ناحیه، پاسگاه، محافظ‌خانه.

۱۱. زری که از مکان‌ها و دکان‌ها و کشتی‌ها و مانند آن گیرند و آن را سایر جهات نیز گویند.

۱۲. شانزده یک. قیراط: الماسی بوزن پنج قیراط و دو آنه، شانزده یک. روپی.

«شاه‌شجاع آن خط‌ها را از طرف ملا شیرمحمد، مرقوم و مرسل داشته است. آن بی‌گناه که هیچ آگاه نبود، هر قدر زهر عتاب چشید و لطمه چوب عقاب دید، اعتراف نکرد...» (کاتب، ۱: ۱۳۹۲، ۱).

«از منصب درایت منتصب قضاوت قندهار، معزول و منکوب و مخذول و سبک‌دوش شده، عوض او ملا میرامیرالله قاضی که به طریق حق‌شناسی مستقیم و بر مسند هدایت و خداشناسی مقیم و وجودش به لباس تقوی آراسته و دامنش از لوٹ منهیات پاک و پیراسته است.» (کاتب، ۲، ۴: ۱۳۹۲، ۲۵).

«از آن‌جا که امیر کبیر منصف به اخلاق حمیده و مواظب به افعال پسندیده بود.» (کاتب، ۲، ۱۳۹۲: ۶۹).

تناسب

به آب تسلیت حرارت شعله آتش هلاکت را سرد نمود (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۷۴۲)، جیب و دامن خود را از لجاجت و سبکسری چاک زده (کاتب، ۳، ۱۳۹۲: ۴۴۶)، شیرازه جمعیت دفتر خاطرش را از هم گسیخته پراکنده و منتشر ساخت (همان، ۳، ۱۳۹۲: ۴۰۸).

ترکیبات وصفی، اضافی و عطفی

فیض محمد کاتب در بیشتر ترکیبات وصفی، اضافی و عطفی از یک طرف علاوه بر ایراد معنا و تناسب مطلب و کلام، زیبایی و صنایع لفظی را مانند جناس که باعث زیبایی موسیقی کلام می‌شود را در نظر داشته است. در بسیاری از ترکیبات عطفی در سراج‌التواریخ که در پاره‌ای از موارد مترادف به حساب می‌آیند نیز نوعی جناس به کار رفته است. مثلاً در ترکیب اضافی سالک مسلک علاوه بر ایراد معنا نوعی جناس نیز به کار برده است. مانند ارسال رسائل (۳، ۱، ۲۶۰)، خاطر خطیر (۴، ۳، ۱۸۸)، (۳، ۱، ۲۸)، (۲، ۸)، مهر مهر آثار پادشاهی (۴، ۱، ۱۹، ۱۶، ۲۲۷، ۲۸۵)، اضعف مضاعف (۴، ۲، ۲۷)، عطالت و بطالت (۴، ۲، ۱۹۷)، (۴، ۱، ۷)، وسائط و وسائل (۳، ۱، ۲۶۰)، تحقیق و تدقیق (۴، ۱، ۵۴۴)، دفع و رفع (۴، ۱، ۷۶۷)، خلط و ملط و غلط (۴، ۲، ۲).

واج آرایبی

پاسخ راسخ ناسخ استکتاب (۴، ۲، ۲۵۹)، تکرار صامت‌های «س»، «خ» و مصوت بلند «آ» سبب آهنگین شدن جمله شده است.

بنیاد اندیشه منظور نظر، فیض منظر (۳، ۱، ۹۵۸)، تکرار صامت «ظ» صرف نظر از تفاوت نوشتاری «ظ» و تکرار صامت «ن».

رضا به قضا و تقاضای قاضی نداد (۴، ۲، ۳۱۸)، تکرار مصوت‌های «ق» و «ض» و هم‌چنین تکرار مصوت بلند «آ».

انواع جناس

«پس عریضه‌نگار پایه سریر خلافت شده از حضرت والا به زبان عجز و الحاح خواستار شده که دختر مستوره مسطوره از کابل در پشاور نزد محمدانور خان شوهرش از راه مرحمت گسیل کابل فرموده شود.» (کاتب، ۳، ۲، ۱۳۹۲: ۷۰۱).

«و مقارن این حال، تربیت و تعلیم حفاظ کلام‌الله الرحیم، از مطلع خاطر والا، طالع گشته به عزم این که حفظه قرآن مجید را نوازشی به سزا

فرموده، عموم را ترغیب به حفظ قرآن نماید...» (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۲: ۳۳۱).

به واسطه اختلاط جنود عقل و ارتباط رنود جهل (۴، ۳، ۳۰۶)، این رقیمه دروغ او را فروغ داده (۴، ۱، ۴۳)، ساز تاختن ساز کرده (۲، ۱۱)، به همان مرکب جهل مرکب که سوار آمدند بازگشتند (۴، ۱، ۲۸۷)، رقبه اطاعت به رقبه انقیاد نهند (۴، ۳، ۲۷۴)، (۳، ۲، ۸۹۵)، (۴، ۲، ۲۱۷)، (۴، ۲، ۲۱۷)، لُهوگردی که طریق لُهوگردی و راه لعب نوردی پیشه‌اش بود (۲، ۴).

طباق و تضاد

از مرکب هستی به خاک نیستی انداخته (۳، ۱، ۹۵) (دست از اطاعت دولت اسلام برداشته یا در صفحه متابعت دولت انگلیس گذاشتند (۴، ۲، ۴۸۱)، وزیر محمداکبر خان از روی فرزانیگی و تدبیر، آبی جهت خاموشی ساختن آتش فتنه روی کار آورد (۱، ۲۷۳)، از حضيض و بال پناه‌ها اوج اقبال شده (۴، ۳، ۶)، روز راحت به سر برده، شب رفاهت به پای بردند (۴، ۱، ۳۰۳)، و کفار را از خانه علیا به سفلی پناهیده (کاتب، ۳، ۱۳۹۲: ۳۱۸).

اضافه اقترانی

به پای جلالت در جلوی کرسی سلطنت راست ایستاده (۴، ۲، ۸۳) پای مداخلت پیش نهاده (۳، ۳۴۷)، پای ادب (۳، ۲، ۵۹۹)، پای رزم (۲، ۶۱)، خامه سهو (۴، ۳، ۳۳۵)، پای شجاعت فشرده (۴، ۱، ۴۰)، خامه تسلیت (۴، ۳، ۲۸)، سلسله جنبان شورش و آشوب شدند (۲، ۱۲۴).

تنسیق صفات

دختر بالغه رشیده سیمین‌ساق، پری بیکر، ماه‌چهره، کمان‌برو، بادام‌چشم، شکرلب (۴، ۲، ۴۰۰)، پس از نزول موبک عفت و سعادت کوکب نواب قمر نقاب... (کاتب، ۴، ۲، ۱۳۹۲: ۵).

اضافه تشبیهی

سر در قید کمند اطاعت دولت نهاده از کوه جهالت فرو شدند (۳، ۱، ۴۵)، رشته عهد منعقد گردد و طناب عداوت قطع شود (۱، ۲۴۸). ریشه هستی و استعداد ضعفای ملت را تیشه بیداد از این ممر می‌انداخت (۴، ۱، ۳۳۱)، میرزا عبدالاحمد خان به جز دیوار امنیت رعیت را به تیشه بیداد تراشیدن و چهره اموال فقر و مسکنت ایشان را به ناخن ستم تراشیدن دیگر کاری در نهاد ندارد (۴، ۲، ۱۶۸)، روز دیگر منشی احوال و انتقال بدکنشی خود را بر رواج نهاد به راه افتاد (۴، ۳، ۹۹)، طاووس آسا دامن ترقص چتر زده به بازی و طنازی در آمدند (۳، ۲، ۶۲۰).

استعاره مکنیه

سمع قبول اصغا (۳، ۱، ۳۶)، سر به زانوی خوف نهاده (۴، ۱، ۳۷)، سر پنجه بیکار دول اجنبیه (۴، ۱، ۳۹)، گوش باوری جای داده هنوز سرگرم دیو نفس غدار بود... (۴، ۲، ۲۵۵)، گریبان صبر و طاقت بدرید و زبان به دشنام گشوده (۴، ۲، ۶۶۱).

کنایه

در ششدرحیرت و حسرت فرو ماندن (۴، ۲، ۴۸۵)، کاسه‌لیسان (۴، ۱، ۳۱۰)، امید حصول لب‌نانی داشتن (۴، ۱، ۳۱۰).

کتاب‌نامه

یک: کتاب

- استرآبادی، میرزا مهدی خان، سنگلاخ، و برایش روشن خیابی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴.
 - افغانی‌نویس، عبدالله، لغات عامیانه فارسی افغانستان، کابل: نشر ریاست مستقل مطبوعات افغانستان، چاپ کمیته دولتی، ۱۳۶۴.
 - انوشه، حسن (به سرپرستی)، دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
 - بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ۳ جلد، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.
 - جلالی نائینی، محمدرضا؛ فرهنگ سانسکریت، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.
 - خطیبی، حسین، فن نثر در ادب پارسی، چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۹۰.
 - خیا‌پور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، تبریز: ستوده، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۹.
 - دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دوره چهارده جلدی، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۳.
 - طرزی، محمود، سراج‌الخبار، شماره‌های ۲۴-۲۱.
 - عمید، حسن، فرهنگ لغات، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
 - کاتب هزاره، ملا فیض محمد، سراج‌التواریخ جلد ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.
 - کاتب هزاره، ملا فیض محمد، سراج‌التواریخ، جلد ۳، تهران: عرفان، ۱۳۹۲.
 - کاتب هزاره، ملا فیض محمد، سراج‌التواریخ جلد ۴، تصحیح دکتر محمدسرور مولایی، چاپ اول، کابل: امیری، ۱۳۹۰.
 - مشکور، دکتر محمدجواد، دستورنامه، مؤسسه مطبوعاتی شرق، چاپ هفتم، ۱۳۵۰.
 - معین، محمد، فرهنگ فارسی شش جلدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
 - قاموس لغت‌نامه پشته‌بو دره، بی‌جا، مؤسسه انتشارات خاور، ۱۳۸۶.
 - مجله آینه عرفان، کابل: مطبوعه وزرات معارف، ۱۳۰۳.
 - نایل، حسین، سخن‌سرایانی از سده سیزدهم، کابل: مطبوعه طباعتی و صنعتی احمد، ۱۳۸۲.
 - همایی، جلال‌الدین، معانی و بیان، چاپ سوم، تهران: نشر هما، ۱۳۷۴.
- دو: مقاله
- جنبش، عبدالصابر، یادی از فیض محمد کاتب هزاره، فصلنامه خط سوم، شماره هشتم، تهم، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
 - رضوی غزنوی، علی، ملا فیض محمد کاتب و سراج‌التواریخ، فصلنامه سراج، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۷۷.
 - غبار، میر غلام‌محمد، مجله کابل، سال اول، شماره اول، ۱۳۱۰.
 - نایل حسین، سایه‌روشنایی زندگی فیض محمد کاتب، فصلنامه سراج، سال سوم، شماره ۱۲ تابستان ۱۳۷۶.
 - نایل، حسین، یادنامه کاتب، کابل: ۱۳۶۵.
 - یزدانی، حاج کاظم، تحقیقی پیرامون زندگی ملا فیض محمد کاتب، فصلنامه سراج، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۳.